

Cooperation between the State and Ethnicities in Pre-Modern Iran; A Case Study of Goldsmith Treaties

Yones Irandegani^{*}, Vahid Sinaee^{}**

Seyyed Mohammad Ali Taghavi^{*}, Morteza Manshadi^{****}**

Abstract

The purpose of this article is to know the dominant form of the relationship between the state and Ethnicities in pre-modern Iran. The type of relationship between the State and Ethnicities in Iran is not a static concept and has undergone transformations under the influence of the evolution of State and power. Hence, the main question of this article is about quiddity the relationship between the State and the Ethnicities in the mentioned period. It seems In pre-modern Iran, due to the scattered construction of power among the three forms of relationship between the State and the Ethnicities; Cooperation, competition and conflict The contribution of "cooperation" has been more prominent in the form of exchange of power resources between the central State and local power cores. In this article, the theory of political opportunity structure has been used as selected analytical framework to explain the dominant form of interaction between the State and Ethnicities. The cooperation and assistance of the Ethnicities with the State in the determination of Iran's borders has been examined and shown in the case of the Goldsmith Treaties. The method of this research is historical explanation.

Keywords: Premodern Iran, State, Ethnicities, Cooperation, Goldsmith Treaties.

* Ph.D. Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, irandegani.yones@mail.um.ac.ir

** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad (Corresponding Author), sinaee@um.ac.ir

*** Associate Professor, Allameh Tabataba'i University, sma.taghavi@atu.ac.ir

**** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, manshadi@um.ac.ir

Date received: 2023/01/28, Date of acceptance: 2023/06/23



همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ مطالعه موردی قراردادهای گلداسمید

یونس ایرندگانی*

وحید سینایی**، سیدمحمدعلی تقوی***، مرتضی منشادی****

چکیده

هدف این مقاله شناخت شکل مسلط رابطه دولت و اقوام در ایران پیشامدرن است. نوع رابطه دولت و اقوام در ایران مفهومی ایستا نبوده و تحت تأثیر تحول ساخت دولت و قدرت دچار دگرگونی‌هایی شده است. از این رو پرسش اصلی این مقاله درباره چیستی رابطه دولت و اقوام در دوره یادشده است. به نظر می‌رسد در ایران پیشامدرن به دلیل ساخت پراکنده قدرت از میان سه شکل رابطه دولت و اقوام، همکاری، رقابت، و منازعه، سهم «همکاری» در قالب تبادل منابع قدرت بین دولت مرکزی و هسته‌های قدرت محلی برجسته‌تر بوده است. در این مقاله، از نظریه ساختار فرصت سیاسی به عنوان چهارچوب تحلیلی مختار برای تبیین شکل مسلط تعامل دولت و اقوام استفاده شده است. همکاری و مساعدت اقوام با دولت در تعیین مرزهای ایران به صورت موردی در قراردادهای گلداسمید بررسی و نشان داده شده است. روش این پژوهش تبیینی - تاریخی است.

کلیدواژه‌ها: ایران سنتی، دولت، اقوام، همکاری، قراردادهای گلداسمید.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،
irandegani.yones@mail.um.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)،
sinaee@um.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، sma.taghavi@atu.ac.ir

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،
manshadi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۳۰



۱. مقدمه

اشکال رابطه دولت و نیروهای اجتماعی و نسبت آن‌ها یکی از مهم‌ترین موضوع‌های جامعه‌شناسی سیاسی است. این رابطه سرشتی پویا و غیرایستا دارد. رابطه دولت و نیروهای اجتماعی با جابه‌جایی و تغییر ساخت‌های قدرت دگرگون می‌شود (تیلی ۱۳۹۴: ۲۳؛ Mann 1986؛ Tilly 2005). نوع رابطه دولت و اقوام در ایران نیز مفهومی ایستا نبوده و تحت‌تأثیر تحول ساخت دولت و قدرت دچار دگرگونی‌هایی شده است. برای شناخت روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن در این مقاله از نظریه ساختار فرصت سیاسی به‌عنوان چهارچوب تحلیلی مختار برای تبیین این روابط استفاده شده است. در این چهارچوب، با بررسی ماهیت ساخت قدرت دولت در ایران پیشامدرن و مبارزات ضداستعماری با دولت انگلیس درباره ترسیم مرزهای ایران با دولت محلی کلات، که تحت‌الحمایه انگلستان قرار داشت، شکل غالب تعامل اقوام با دولت در عرصه‌های نظامی و دیپلماسی مرزی هنگام انعقاد قرارداد گل‌داسمید آشکار می‌شود.

روش این پژوهش کیفی از نوع تبیینی - تاریخی است. در روش تبیینی - تاریخی، با اذعان به این مسئله که پژوهش اجتماعی نیازمند داده‌های تاریخی است، با گردآوری داده‌های تاریخی از روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن و پیکربندی و اتصال این داده‌ها در یک سیر به‌هم‌پیوسته گزاره‌ها و مفاهیمی از آن‌ها برای تبیین و تفسیر روابط متقابل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن استخراج و استنتاج می‌شود. در این جهت، رایج‌ترین روش ارائه سازوکارهای علی خاصی است که پاره‌های مختلف داستان (لیتل ۱۳۸۸: ۴۲) و در این‌جا روابط دولت و اقوام در ایران پیشامدرن را به‌هم ربط دهد. نقل تاریخی از روابط دولت و اقوام و آنچه در جریان تعیین خطوط مرزی ایران در فرایند انعقاد قرارداد گل‌داسمید روی داد چنین کاری را انجام می‌دهد.

۲. چهارچوب نظری

نظریه ساختار فرصت سیاسی (Political Opportunity Structure Theory) رابطه دولت و گروه‌های اجتماعی ازجمله گروه‌های قومی را از منظری تعاملی و پویا می‌نگرد. به‌لحاظ سنخ‌شناسی و نوع‌شناسی (typology)، این نظریه عمدتاً در چهارچوب پارادایم «کنش جمعی» (collective action) نظریات مربوط به تغییر اجتماعی (social change)، توسعه سیاسی (political development)، و اقدام جمعی (collective action) قابل‌طرح است (دیانی و دلاپورتا

۱۳۸۳: ۱۹). این نظریات در چهارچوب نظریات جامعه‌شناسی سیاسی و جنبش‌های اجتماعی (social movement) بر ماهیت فرایندی تعامل و کنش نیروهای سیاسی تأکید و سعی دارند پیوندی بین محیط و نوع استراتژی عمل گروه‌های اجتماعی برای پی‌گیری اهداف و منافعشان برقرار کنند. نظریه ساختار فرصت سیاسی به «ادراکات و تصورات» حاصل از محیط نیروهای اجتماعی به‌عنوان «متغیر اصلی» توضیح‌دهنده کنش‌های جمعی مبتنی بر قومیت توجه می‌کند. درواقع، این نظریه منبع منازعه/ همکاری را به‌گونه‌ای تعریف می‌کند که در آن افراد محیط خود را تصور می‌کنند، جایگاه خود را در آن می‌یابند، و براساس آن، هویت‌های فردی و گروهی را که رفتار و اعمال آن‌ها را هدایت می‌کند شکل می‌دهند.

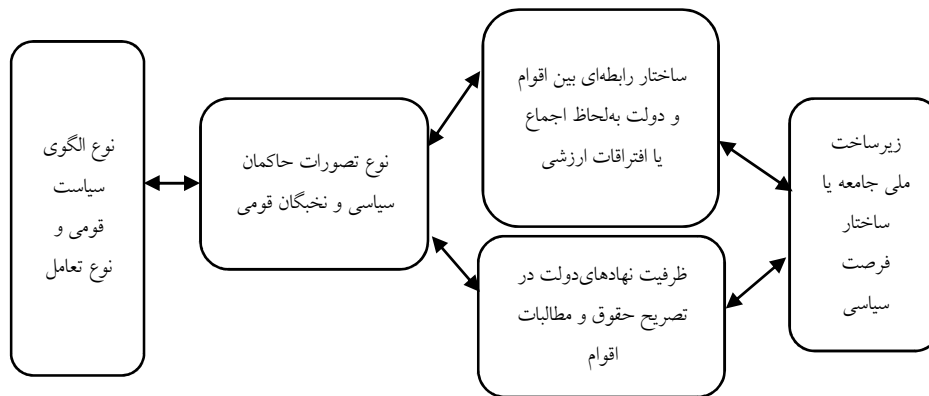
نظریه ساختار فرصت سیاسی به‌تأسی از رویکرد ساختار- کارگزار (structure-agent) با تأکید بر رابطه بین موقعیت و نوع رفتار و کنش نیروهای اجتماعی (های ۱۳۹۰: ۱۹۴-۱۹۷) شکل‌گیری رفتارهای قومی را امری بسترمند و بافتاری در نظر می‌گیرد و بر نقش عنصر سیاست و ساختار قدرت به‌عنوان «متغیر مستقل» در ظهور نوع رفتارهای قومی تأکید دارد. لذا، از منظر این نظریه وقوع هر شکلی از رابطه بین دولت و گروه‌های قومی در تحلیل نهایی به ویژگی‌های نهادین نظام سیاسی (ساختار دولت)، که از طریق الگوی سیاست قومی یا مدیریت منازعه مشخص می‌شود، مربوط است. به‌عبارتی، چگونگی شکل‌های متنوع رابطه گروه‌های قومی و دولت یا منابع منازعه/ همکاری متأثر از محیط سیاسی است که فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای گروه‌های قومی به‌وجود می‌آورد. بر این اساس، برای فهم اشکال و علت‌های تقریبی یا منابع منازعه/ همکاری دولت و اقوام توجه به عنصر ماهیت ساخت قدرت نظام سیاسی مهم است.

نظریه ساختار فرصت سیاسی، که ریشه در کلان رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی دارد، با تأکید بر رابطه بین موقعیت و نوع کنش، کنش‌های سیاسی را فارغ از این‌که براساس تصورات روانی باشند یا نتیجه سرخوردگی‌ها (frustrations) و نارضایتی‌های اقتصادی، نتیجه کنش جمعی تک‌تک افراد اعم از رهبران و توده‌ها می‌داند که می‌تواند با کنش افراد دگرگون شود. درواقع، تعامل گروه‌ها و دولت در جامعه دارای خصلتی فرایندی است نه ثابت؛ به‌عبارتی، در فرایند تعامل بین گروه‌های اجتماعی و دولت، قواعد و اهدافی که آن‌ها به‌دنبال ترویج آن هستند تغییر می‌یابد و می‌تواند نوع رابطه‌شان پیوسته با توجه به الزامات قواعد رفتاری وضعیتی که در آن قرار دارند تغییر یابد. دولت و گروه‌های اجتماعی درواقع موجودیت‌های ثابت نیستند، بلکه در نتیجه کنششان ماهیت نوع رابطه‌شان مبتنی بر مخالفت یا اتحاد تغییر می‌یابد. رابطه دولت با گروه‌های اجتماعی ازجمله گروه‌های قومی به‌صورتی مداوم از صورتی به صورتی دیگر تغییر می‌کند

(میگدال ۱۳۹۵: ۳۸-۳۹). بنابراین، درحالی که رویکردهای تبیینی و علّی هم چون دیدگاه‌های اقتصادی و روان‌شناسی اجتماعی بر این امر تأکید دارند که کنش جمعی مبتنی بر قومیت از احساس محرومیت و سرخوردگی ناشی می‌شود، نظریات با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی تصریح می‌کنند که شکایت‌ها و نارضایتی‌های حاصل از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها تنها پیش شرط وقوع تحركات قومی هستند. روابط نابرابر و سلطه در هر سطحی از زندگی اجتماعی وجود دارد، اما در برخی شرایط مشروعیت این روابط موردپرسش قرار می‌گیرد. دراین صورت، شکل‌گیری کنش‌های جمعی خشن ازجمله در روابط دولت و اقوام با هدف تغییر این شرایط می‌تواند جنبه‌های مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه نیز داشته باشد. بنابراین، در بررسی انواع کنش‌های دولت و گروه‌های قومی (منازعه، رقابت، و همکاری) باید به عوامل پسرزمینه‌ای سیاسی و اجتماعی، که در آن قرار دارند، توجه کرد. درواقع، یکی از کلیدی‌ترین موضوعات در نظریه ساختار فرصت سیاسی این است که مسالمت‌آمیز یا خشونت‌باربودن راه‌بردهای نیروهای اجتماعی در پی‌گیری مطالباتشان کاملاً زمینه‌پرورده است (کریمی مله ۱۳۹۷: ۲۲۷).

این برداشت برگرفته از ایده دولت قوی (strong state) // جامعه ضعیف (weak society) یا دولت ضعیف (weak state) // جامعه قوی (strong society) آلکسی دوتوکویل (Alexis Tocqueville) است. از نظر دوتوکویل، هم‌پای تحول شکل ساخت دولت از استبدادی به دموکراتیک، استراتژی نیروهای جامعه مدنی در پی‌گیری مطالبات نیز از اشکال خشونت‌آمیز به اشکال مسالمت‌آمیز تحول می‌یابد (دیانی و دلاپورتا ۱۳۸۳: ۲۸۰). این رویکرد دوتوکویلی با یک برداشت تکثرگرایانه پیوند می‌خورد که براساس آن تسهیل مشارکت در قدرت یا دست‌رس‌پذیری نهادهای دولت برای گروه‌های سیاسی ضمن این که استفاده از استراتژی‌های خشونت‌آمیز جهت پی‌گیری مطالبات توسط گروه‌های سیاسی را بلاموضوع می‌کند در بلندمدت با کاستن از روابط نامتقارن قدرت بین دولت و گروه‌های سیاسی اجماع ارزشی را در ساختار رابطه‌ای دولت و اقوام افزایش می‌دهد. با افزایش اجماع ارزشی در ساختار رابطه‌ای دولت و اقوام تصورات حاکمان سیاسی و نخبگان گروه‌های قومی از منافع یک‌دیگر بر مفروضات ارزشی مشترک مبتنا می‌یابد.

در این ره‌یافت، پیش‌ران‌های ساختار فرصت سیاسی یا الگوی سیاست قومی، که تعیین‌بخش اشکال و الگوهای رابطه دولت و نیروهای اجتماعی ازجمله نیروهای قومی است، ترکیبی از میزان اجماع یا افتراق ارزشی ساختار رابطه‌ای بین اقوام و دولت و میزان ظرفیت نهادهای دولت در تصریح حقوق اقوام و به تبع نوع تصورات حاکمان سیاسی و نخبگان قومی است. این فرایند به‌طور مشخص در نمودار ۱ ترسیم شده است.



نمودار ۱. چهارچوب تحلیلی مقاله

در این دیدگاه، در بررسی انواع روابط دولت و نیروهای اجتماعی باید به پس‌زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، که در آن قرار دارند، توجه کرد. دوتوکویل با مفروض گرفتن تقابل میان دولت و نیروهای اجتماعی در یک زنجیره هم‌ارزی باتوجه به معیار نوع ساخت قدرت دولت در توصیف تمایز دولت ضعیف و دولت قوی معتقد است افزایش قابل ملاحظه ظرفیت نهادهای دولت در تصریح مطالبات نیروهای اجتماعی از طریق دست‌رس‌پذیری نهادهای دولت برای آن‌ها نیروهای اجتماعی را وامی‌دارد از منازعه به همکاری تمایل پیدا کنند (همان: ۲۹۷-۳۰۲؛ تیلی ۱۳۹۴: ۵۰-۵۷؛ میگدال ۱۳۹۵). همان‌طور که جک گلدستون (Jack Goldstone) می‌گوید، دسترسی فزاینده به سازوکارها و مجاری مشارکت در آن دسته از نظام‌های سیاسی، که فاقد چنین دسترسی بوده‌اند، موجب فرصت ارزیابی نمی‌شود، بلکه از موضع منحنی خطی و پیدایش فضای جدید مشارکت می‌توان از فرصت سخن به میان آورد (دیانی و دلاپورتا ۱۳۸۳: ۳۰۸). از چنین ملاحظه‌ای می‌توانیم استنتاج کنیم دولت برای تداوم عملیات حکمرانی پیوسته به استخراج منابع از نیروهای جامعه تحت امرش نیاز دارد. چنین وابستگی برای تداوم حکمرانی بر مبنای منطق اقتضائات قدرت (the logic of the requirements of power) دولت را وامی‌دارد با تصریح حقوق و مطالبات نیروهای اجتماعی در یک رابطه همکاری‌گونه مستمر و متقابل با آن‌ها قرار گیرد.

بر این اساس، ماهیت تعامل نیروهای اجتماعی با دولت به نهادهای سیاسی دولت برحسب میزان باز یا بسته‌بودنشان بستگی دارد. از این منظر، دولتهایی که پیوسته با جوامعشان جهت استخراج منابع ضروری جهت حکمرانی تعامل دارند، از آن‌جاکه به این منابع نیاز دارند، با

تصریح حقوق و مطالبات گروه‌های اجتماعی در نهادهای دولت با آن‌ها وارد تعامل و چانه‌زنی می‌شوند (اجتماع ارزشی). در این جوامع، گروه‌های اجتماعی کم‌تر ماهیت رابطه‌شان را با دولت بر مبنای منازعه - تخاصم تعریف می‌کنند. برعکس، در دولت‌های ضعیف، دولت رابطه و تعاملی با گروه‌های اجتماعی ندارد (افتراق ارزشی) و با عدم تصریح حقوق و مطالبات آن‌ها در استخراج منابع ضروری از جامعه جهت حکم‌رانی با مشکل مواجه می‌شود و گروه‌های اجتماعی در برخورد با این دولت پیوسته ماهیت روابطشان را منازعه‌آمیز یا حداقل رقابت‌گونه تعریف می‌کنند.

۳. نوسانات الگوی تعامل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن

با کاربست نظریه ساختار فرصت‌های سیاسی و انواع تعامل مرتبط بر آن در محیط سیاسی ایران سنتی امکان واکاوی و تحلیل نوع رابطه دولت و اقوام و پاسخ به این پرسش فراهم می‌شود که باتوجه به ساخت قدرت دولت در ایران پیشامدرن، کنش‌ها و واکنش‌های دولت و قومیت‌ها از چه شکل غالبی پیروی کرده و عوامل مؤثر بر آن چه بوده است.

باتوجه به تراکم استبداد در همه حکومت‌های ایران پیشامدرن (کاتوزیان ۱۳۹۰، ۱۳۹۴)، در دولت‌های سنتی، ملوک‌الطوایفی، یا ممالک محروسه ضعیف/قوی یا باز/ بسته‌بودن دولت‌ها را باید برحسب پذیرش مشارکت سران اقوام در ساخت قدرت در جهت تأمین امنیت به‌عنوان تنها «ارزش توزیعی دولت» تعریف کرد. درهنگامی که حکومت مستقر توانسته است منابع سازوکارهای اعمال حاکمیت یا تأمین نظم و امنیت را در ابعاد داخلی و خارجی از جامعه با مشارکت اقوام در قالب جمع‌آوری مالیات یا لشکر استخراج کند، دولت قوی و دارای ساختاری باز و درغیراین‌صورت دولت ضعیف و دارای ساختاری بسته بوده است.

طرح بحث هم‌بستگی قوی/ ضعیف یا باز/ بسته‌بودن دولت‌ها با مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت داخلی و خارجی به‌عنوان تنها معیار میزان تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت ایران سنتی یا ممالک محروسه به این استنتاج می‌انجامد؛ در مقاطعی که از مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت کاسته شده تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت نیز کاهش یافته و دولت و جامعه در حوزه اقوام دچار نوعی افتراق ارزشی و رابطه رقابت‌گونه شده‌اند. برای مثال، در دوران صفویه، با اجرای سیاست‌های تمرکزگرایانه و استقرار مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی از مشارکت اقوام در ساخت قدرت جهت تأمین نظم و امنیت کاسته شد و به همان میزان، تصریح حقوق اقوام در نهادهای دولت کاهش یافته و دولت و جامعه در حوزه اقوام دچار نوعی افتراق ارزشی و رابطه رقابت‌گونه شدند.

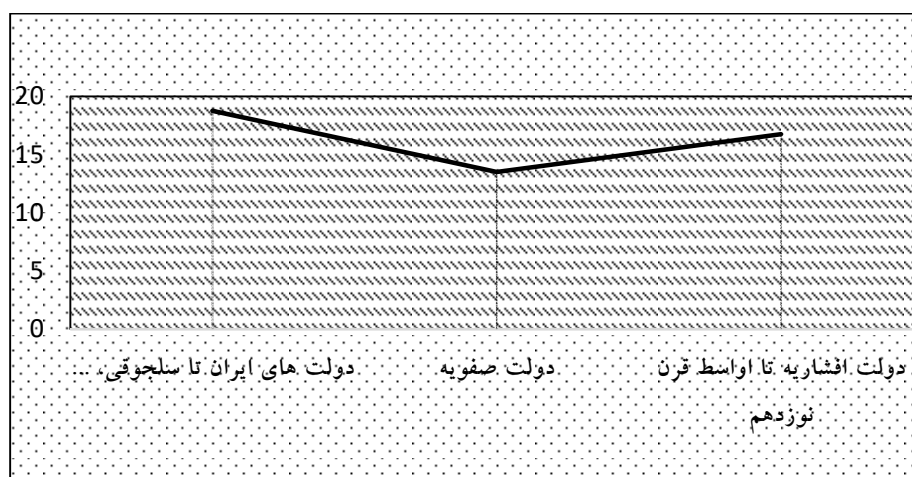
اقوام در ایران اساساً موجودیتشان را با روابط سیاسی و ساختار قدرت بازتعریف می‌کردند. سازوکارهای جمع‌آوری مالیات و بسیج قشون توسط نخبگان محلی از مجاری عمده انتقال وفاداری در رابطه اقوام با دولت [شاه] بود. تضعیف و بلاموضوع شدن نسبی چنین رابطه‌ای در دوران صفویه شخص پادشاه را از سازوکار سیاسی با پشتوانه تاریخی عمیق در تاریخ سیاسی ایران محروم کرد. گذشته‌ازاین، سازوکارهای سیاسی جمع‌آوری مالیات و بسیج قشون توسط نخبگان محلی به بازتولید آداب و سنت‌های سیاسی منجر می‌شد که شاه را توانا می‌کرد بر بستر جامعه سیاسی چندگانه و چندپاره مردمان ساکن بخش‌های گوناگون، سرزمین تحت قلمرو خود را متحد سازد. ماحصل کم‌رنگ شدن این سازوکار در این بازه زمانی سربرآوردن ناامنی و رابطه مبتنی بر رقابت و منازعه دولت و اقوام در ایران بود. از دلایل درونی فروپاشی سلسله صفوی از بین رفتن همکاری و موازنه قدرت میان امرای محلی و دولت در نتیجه دگرگونی‌های سیاسی بود. امری که باعث شد نظام اجتماعی موزاییکی ایران به نظام اجتماعی هرمی شکل تغییر یابد (فوران ۱۳۹۲: ۱۰۳-۱۰۵). درواقع، در دوره صفویه، هویت ایران براساس ضدیت با عثمانی شکل گرفت. استمرار این بیگانه‌پنداری و تغییر این نگاه به داخل در زمینه‌های جمعیتی و نظامی باعث شد تا به‌بهانه انحراف از تصویر آرمانی به‌خاطر انحراف از دین، خود و دیگری به‌درستی شناخته نشود (جوادی یگانه و کچوئیان ۱۳۸۳: ۱۵۸-۱۵۹). ره‌آورد چنین وضعیتی شاه‌عباس اول را بر آن داشت تا سیاست تمرکزگرایی را در رأس برنامه‌های خود قرار دهد. می‌توان از نمودهای عینی سیاست تمرکزگرایی دولت صفوی به اجرای نظام اویماق- قبیله و متعاقب آن درهم شکستن اقتدار امرا و حکام محلی و حذف آن‌ها از ساختار قدرت با تبدیل ممالک یا ایالت‌های کشور به خاصه یعنی ایالت‌های سلطنتی و منصوب کردن غلامان ترک قزلباش به‌عنوان والی این ایالات، جابه‌جا کردن فرمان‌دهان قبیله‌ای از طریق کوچ‌های اجباری و، مهم‌تر از همه، با رسمی شدن مذهب شیعه در ایران در این دوره پی‌گرد و مبارزه با اقلیت‌های دینی و پیروان اهل سنت اشاره کرد (فوران ۱۳۹۲: ۱۰۶). پیاده‌سازی سیاست‌های دولت صفویه در رابطه دولت و اقوام عواقب تاریخی داشت. این رویه‌ها، یعنی سیاست‌های سرکوب و اسکان اجباری، عدم پذیرش هویت، و مشارکت اقوام در قدرت اقوام و حکومت‌های محلی را به‌سمت اجتناب از همکاری با دولت مرکزی، عدم حمایت از آن، و منازعه با دولت صفوی سوق داد. برای نمونه می‌توان به روی داده‌های خاور خراسان و مناطق سنی‌نشین شمال شرق کشور و استمداد مردم این مناطق از عییدخان ازبک برای مقابله با قزلباشان صفوی (همان: ۱۰۱) و شورش قلعه دم‌دم در کردستان اشاره کرد (رازنهان و دیگران ۱۳۹۰: ۲-۱۳). عدم همراهی اقوام به‌خصوص کردها و بلوچ‌ها با دولت

صفوی در جنگ این دولت با امپراتوری عثمانی و افغان‌ها متجلی شد (زندیه و قنبری ۱۳۹۵: ۲۳). بنابراین، اگرچه سیاست‌های کوچ و جابه‌جایی جمعیتی در دوران صفویه با هدف تقویت بنیه دفاعی و نظامی کشور صورت می‌گرفت (مشفقی‌فر ۱۳۸۶: ۲۵-۲۸)، از آن‌جاکه برپایه سیاست‌های تبعیض‌آمیز مذهبی استوار بود، موجبات رنجش اقوام از دولت صفویه را فراهم آورد و از این‌رو پادشاهان صفوی همانند سلسله‌های پیش و پس از خود نتوانستند برای تقویت دولت و درجهت انگیزه‌های میهن‌دوستانه منابع لازم را برای دفاع از مرزها و مقابله با تهاجمات خارجی از اقوام استخراج کنند. با ایدئولوژیک و تمرکزگرایی ساخت قدرت در دوران صفویه، منازعه و کشمکش در بین اجزای تشکیل‌دهنده جامعه سیاسی ایران به‌وجود آمد که شکل تقابل ارزشی و هویتی به خود گرفت. ره‌آورد چنین وضعیتی از ظرفیت نهادهای دولت در پاس‌داشت حقوق و مطالبات اقوام کاست. تقویت اعمال قدرت از بالا به پایین در دولت صفویه به کاهش توانایی‌های استخراجی دولت از جامعه چندقومی ایران منجر شد؛ وضعیتی که بیان‌گر دولت ضعیف برحسب معیارهای ساخت قدرت در رویکرد دوتوکویلی نظریه ساختار فرصت سیاسی بود (Mann 1986: 477, Tilly 2005: 67). شورش‌های اعتراضی درجهت پس‌زدن طرح ایدئولوژیک و تمرکزگرایی دولت صفویه هزینه‌های قابل‌توجهی را بر دولت در جمع‌آوری لشکریان، که متکی به رهبران قومی بود، تحمیل کرد. این درحالی بود که افزایش درآمد ملی از طریق جمع‌آوری مالیات سرانه توسط رهبران ایلات برنامه منظمی بود که در اغلب دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام به‌ویژه پس از استقرار سلسله‌های مرکزی و قدرت‌مند سلجوقیان، افشاریه، زندیه، و قاجاریه برقرار بود (احمدی ۱۳۸۶: ۷۳). استراتژی سنجیده این دولت‌ها آن بود که با انتصاب و تصدیق رهبران محلی با کم‌ترین تلاش و هزینه‌ای موفق به تثبیت نظم و امنیت عمومی می‌شدند. این امر از یک‌سو سران اقوام را از شورش علیه دولت بازمی‌داشت و از طرفی دیگر آن‌ها را بیش از پیش به حمایت دولت وابسته می‌کرد (همان: ۷۲؛ فوران ۱۳۹۲: ۲۱۱). در این‌باره لوئیس بک (Lois Beck) می‌نویسد:

در طول تاریخ، سلسله‌های گوناگون ایران در فراگردی پیچیده تأسیس می‌شدند و نحوه ایجاد و ساختار آنان متأثر از هدف‌های رهبران قبیله‌ای و غیرقبیله‌ای بود. از دوران تسلط سلجوقیان، سلسله‌های پادشاهی ایران در این دوران، پیش از رسیدن به تاج و تخت، امرای قبیله یا اخلاف آن‌ها بودند و حکومت همه آنان متکی به پشتیبانی و قدرت قبایل بود. به‌سخن دیگر، تا وقوع انقلاب مشروطه، هر سلسله در ایران از بستر اقوام برمی‌خاست، به‌کمک آن‌ها می‌ماند، و به‌دست آن‌ها سرنگون می‌شد (بک ۱۳۷۴: ۱۳۴-۱۳۵).

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۶۱

هرچند روند رابطه دولت و اقوام در ایران سستی یا پیشامدرن «نوساناتی» داشته است و از یک سیر ثابت برخوردار نبوده است، در مجموع در دوره صفویه (دوران پیشامدرن) رابطه دولت و اقوام در یک الگوی هم‌گرایانه و متوازن قرار داشت. به عبارت دیگر، از تشکیل دولت‌های سلجوقیان تا دولت صفویه روند رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام افزایشی بود، اما با اعمال سیاست‌های تمرکزگرایانه از سوی پادشاهان صفویه این روند تاحدی نزولی شد؛ سپس، از دولت افشاریه تا اواسط قرن نوزدهم، مجدداً رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام سیر صعودی یافته و در یک حالت متوازن قرار گرفت (نمودار ۲).

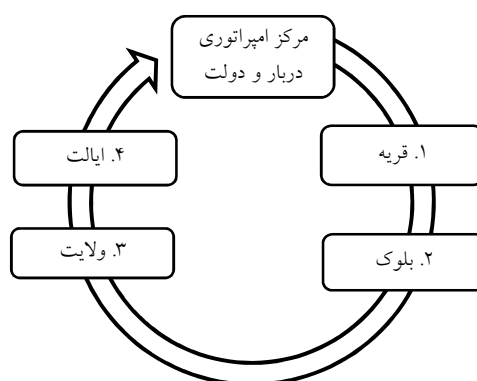


نمودار ۲. نوسانات رابطه مبتنی بر همکاری اقوام در نسبت با دولت‌ها در ایران پیشامدرن

دولت‌های ایران از افشاریه تا اواسط قرن نوزدهم از ابزارهای لازم جهت متمرکزسازی ساخت قدرت بهره‌مند نبودند. دولت‌های سستی ایران اغلب استبدادی بودند، اما ایدئولوژیک و تمرکزگرا نبودند. این امر ناشی از قراردادن شالوده‌های اجتماعی سیاست در ایران سستی بر بنیاد تنوعات هویتی و منطقه‌ای بود. برپایه چنین نگاهی، در ایران سستی، دولت و جامعه به‌نحو پیچیده‌ای هم‌بسته و سیاست پدیده‌ای متأثر از سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی بود (آبراهامیان ۱۳۸۳: ۵-۷).

در ایران پیشامدرن، در لوای سیاست قومی تکررگرایانه، نوعی «همکاری» در رابطه دولت و اقوام با تبدیل ساختارهای جامعه قومی به ابزار اعمال قدرت دولت در قالب تبادل منابع قدرت بسیج سپاه، جمع‌آوری مالیات - اعطای زمین شکل گرفت (بک ۱۳۷۴: ۵۴۷-۵۴۸، ۵۵۵).

باتوجه به این ویژگی‌ها نوعی فتودالسیم قبیله‌ای در ایران تثبیت و بازتولید می‌شد (همان: ۵۳۴-۵۳۵)؛ توفیق ۱۳۸۵: ۱۰۳؛ لمتون ۱۳۷۲؛ ولی ۱۳۸۰؛ بشیریه ۱۳۸۵؛ اشرف ۱۳۸۵). از این منظر، از آن‌جاکه در نظم سیاسی سنتی ایران دولت بر جامعه‌ای چندپاره فرمان می‌راند که به‌موجب سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به‌دقت در حال تعادل نگه داشته می‌شد (فوران ۱۳۹۲: ۲۱۹؛ بک ۱۳۷۴: ۵۳۷)، نیاز به ایجاد هویت‌های گسترده‌تر از هویت‌های محلی هم در طرف دولت و هم در طرف اقوام بلاموضوع می‌شد (احمدی ۱۳۸۸: ۱۲۰؛ آبراهامیان ۱۳۸۳). بدین سان، به‌واسطه فقدان هویت‌های جمعی عام در ساخت قدرت فتودالسیم پاتریمونیال ممالک محروسه ایران صرف پذیرش اقتدار و اطاعت مطلق به‌شیوه‌ای پدرسالارانه همه نیروهای سیاسی را از «موقعیتی نسبتاً برابر» در دستیابی به منابع قدرت و ثروت برخوردار می‌کرد (بشیریه ۱۳۸۵: ۱۲۱-۱۲۲؛ اکبری ۱۳۷۴: ۲۲۷). پی‌آمد تمرکزگرا و ایدئولوژیک‌نبودن ساخت قدرت دولت و یگانگی چندگانه (unite multiple) (خوبروی پاک ۱۳۸۵: ۱۸۴) در قالب اجماع ارزشی بین دولت و اقوام به‌عنوان خصیصه بنیادی حاکمیت سیاسی در ایران سنتی بود. حاصل این تعامل و رابطه متقابل شکل‌گیری ساختار سیاسی و دولتی بوده است که اصولاً برپایه تناسب قدرت سیاسی و همکاری بین دولت و قدرت‌های محلی یا اقوام استوار بود. در یک اعلامیه سلطنتی آمده است که اقتدار و حاکمیت ساختار سلسله‌مراتبی^۱ دارد؛ زیرا جامعه از روستا، ایل، و محله شهری تشکیل می‌شود و جلوگیری از هرج و مرج و نابه‌سامانی در هر کدام از این جوامع به‌عهده رئیس آن است: «این رؤسا در مناطق محلی تابع پادشاه به‌عنوان رئیس کشور می‌باشند» (آبراهامیان ۱۳۸۳: ۶۱). بر این اساس، ویژگی اصلی ساخت قدرت سیاسی در ایران سنتی وابستگی متقابل دولت مرکزی و قدرت‌های قومی (محلی) در ایالات تابعه بود (نمودار ۳).



نمودار ۳. ساخت قدرت سیاسی مبتنی بر وابستگی و همکاری دولت و اقوام در ممالک محروسه ایران

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۶۳

از ره‌آورد تعاملات بین دولت و حاکمان محلی در چهارچوب ساخت قدرت ملوک‌الطوایفی یا ممالک محروسه امپراتوری مبتنی بر اقوام متکثر ایرانی شکل گرفت که در دربار به‌عنوان قلب این امپراتوری به‌وحدت می‌رسیدند. درواقع، شاهنشاه ایران به‌عنوان حافظ‌الرعا و داور نهایی با سوق‌دادن تضادهای گروهی به درون دربار همانند رفتار و رابطه رهبران قوم با افراد قوم برای حل اختلافات ممالک محروسه در مسند قضاوت می‌نشست. دربار به‌صورت دادگاه نهایی استیناف عمل می‌کرد؛ آرای صادره نه براساس قانون شرع، بلکه براساس مصالح و مقتضیات سیاسی و قدرت بود. ازاین‌رو نهاد دربار به‌صورت مرکز قدرتی درآمده بود که رهبران گروه‌ها سعی می‌کردند در آن جا وکلای رسمی داشته باشند یا «عوامل نفوذ» برای خود دست‌وپا کنند تا پی‌گیر مطالباتشان باشند (همان).

جدول ۱. مشخصه‌های ساخت قدرت و الگوی تعامل دولت و اقوام در ایران سستی
از دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم
منبع: یافته‌های پژوهش

الگوی سیاست قومی	ظرفیت نهادهای دولت در تصریح حقوق و مطالبات اقوام	ساختار رابطه‌ای بین اقوام و دولت به‌لحاظ اجماع یا افتراق ارزشی	نوع الگوی رابطه دولت و اقوام
به‌دلیل نبود یک ایدئولوژی و هویت سراسری در ساخت قدرت ممالک محروسه سیاست قومی دولت ذیل «تکثرگرایی مساوات‌طلبانه» قرار می‌گیرد که پی‌آمد آن همه اقوام از موقعیت و حقوق هویتی مساوی برخوردار هستند	بالا به‌لحاظ تصریح حقوق اقوام از طریق مشارکت اقوام در ساخت قدرت	اشتراکات ارزشی و سنت دوستی بین‌قومی قوی در قالب اجماع ارزشی بین نخبگان دولت و اقوام (جامعه)	همکاری در قالب سازوکارهای جمع‌آوری مالیات، ارتش، نظام مالکیت اقطاعی زمین، و دیگر سازوکارهای اعمال حاکمیت (مشروعیت فرّشاهی)

رابطه همکاری دولت و اقوام در ایران سستی البته نوساناتی هم داشت. در مواقعی که معادله قدرت در یکی از دو سو تغییر می‌کرد رابطه از شکل همکاری به رقابت و حتی در مواردی به منازعه تغییر می‌کرد. اما این امر به‌منزله انقطاع کامل رابطه همکاری نبود. دولت‌ها گاه در اعمال قدرت ناتوان می‌شدند و در نتیجه اقوام به ایفای برخی از کارکردهای دولت می‌پرداختند. رهبران دولت در اجرای سیاست‌های خود گاه مجبور به استعانت از رهبران قومی می‌شدند؛ زیرا از امکانات و ابزار لازم برای پیش‌برد این سیاست‌ها محروم بودند، اما چنین اتکا و استعانتی که به تقویت نیروهای سیاسی قدرت‌مندی چون گروه‌های قومی منجر می‌شد درنهایت امر استقلال دولت را مخدوش یا محدود می‌کرد و آن را از ایجاد نهادهای لازم بازمی‌داشت. سران اقوام نیز از راه کمک به دولت امکان دسترسی آن را به جامعه قومی کنترل

می‌کردند و در نهایت امر کار دفاع از قبیله در برابر دولت را آسان‌تر می‌ساختند. اما در همان حال ارتباط سران اقوام با دولت باعث می‌شد که نفوذ دولت بر اقوام و قبایل افزایش یابد و بر قدرتش افزوده شود، تا آن‌جا که بتواند رهبران اقوام را هم از میان بردارد (بک ۱۳۷۴: ۵۳۲). در این جهت، برای مقاومت در برابر نفوذ یک دولت روبه‌گسترش اقوام یا به ایجاد ساختارهای شبه‌دولتی دست می‌زدند و یا شبکه‌ها و ساختارهایی را که دولت خطرناک می‌انگاشت حذف می‌کردند. مورد اخیر در جهت تطبیق و بهره‌گیری از ساختار فرصت سیاسی عمومیت بیشتری در سیر تعامل و رابطه اقوام با دولت در تاریخ سیاسی ایران سستی داشت. در واقع، آنچه به لحاظ سیاسی-اجتماعی باعث می‌شد که مفهوم اقوام در ایران سستی بلاموضوع نگردد همین پیوندهای سیاسی گسترده فرامحلی اقوام با دولت بود. حضور سران اقوام در ساخت دولت مرز میان این دو نهاد را مخدوش می‌کرد و این ناشی از زیرساخت اجتماعی جامعه ایران بود که بر اثر مهاجرت اولیه گروه‌های کوچ‌رو آریایی به فلات ایران بر ساخت قدرت و نظام سیاسی تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت (همان: ۵۳۰). از این‌رو نهادهای دولت و کیفیت حکمرانی بر اقوام تابعی بود از نوع ارتباط و رقابت‌های متقابل و تضادهای محتمل در دو سوی این رابطه. حاصل این تعامل و رابطه متقابل شکل‌گیری ساختار سیاسی و دولتی بوده است که اصولاً برپایه همکاری و تناسب قدرت سیاسی بین دولت و قدرت‌های محلی (اقوام) استوار بود.

۴. همکاری دولت و اقوام در بلوچستان؛ قراردادهای گلداسمید (Goldsmid Treaties)

اصلی‌ترین نمود همکاری بین دولت و اقوام در دوره پیشامدرن مبارزات و مقاومت‌های ملی‌گرایانه اقوام در قالب مبارزه با استعمار انگلیس در ابعاد نظامی و مرزی است. چنان‌که در بلوچستان در جریان تعیین حدود مرزی ایران با دولت هند انگلیس طبق قرارداد گلداسمید در سال ۱۸۷۲ م/ ۱۲۵۰ ش مقاومت و همراهی سران بلوچ در یک دیپلماسی مرزی مانع از جداسدن بخش‌های بیش‌تری از خاک ایران شد که مصداق روشنی از رابطه مبتنی بر همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن است.

در اواخر قرن نوزدهم، پادشاهان قاجار مرز طبیعی جنوب شرقی خود را رود سند می‌دانستند و عطش دستیابی به توسعه قلمرو امپراتوری ایران را به قلمرو دوران صفویه داشتند. ولی این امر خیالی بیش نبود؛ چراکه آن‌ها هرگز نتوانستند به دلیل عدم پذیرش و تصویب قلمرو مرزهای تاریخی ایران از سوی قدرت‌های بزرگ، که آن‌ها نیز تمایل یا طمعی مشابه دولت مردان قاجار برای توسعه قلمرو و نفوذ خود به داخل مرزهای ایران داشتند، آن را

تحقق بخشند. اما به هر حال این امر دامنه و وسعت ادعاهای تاریخی ایران در غرب هندوستان را نشان می‌داد که بسیار بیش از حدودی بود که در واقعیت آن دوران وجود داشت (کاشانی ثابت ۱۳۸۹: ۲۰، ۵۲). در واقع، تا اواخر قرن نوزدهم، هنوز کسی نمی‌دانست مرز جنوب شرقی ایران کجاست و البته کسی هم به این موضوع اهمیت نمی‌داد.

هنگامی که بریتانیا تصمیم به احداث خط تلگراف گرفت، دوران تازه‌ای آغاز شد. دولت ایران به بلوچستان، که تا این زمان آن را نادیده گرفته بودند، علاقه‌مند شد (پاتر ۱۳۸۹: ۲۴۰). لذا، اصلی‌ترین مسئله قاجارها مبهم بودن حدود حاکمیتی ایران در جنوب شرقی و بلوچستان بود.^۲ انگلیسی‌ها کمی بعد از فرونشانی شورشی که در هند به وقوع پیوست جهت احداث خط تلگراف بین هندوستان و بصره و از آنجا به استانبول و سپس لندن در صدد برآمدند نواحی ایالات جنوبی ایران مخصوصاً سواحل بلوچستان و مکران را تحت توسعه‌طلبی و کنترل خود قرار دهند (محمود ۱۳۵۸: ۹۰۵). توجه هم‌زمان انگلیسی‌ها و دولت قاجار به بلوچستان موجب تقابل سیاست آنان شد و در این مبارزه، انگلیسی‌ها برای رسیدن به اهداف خود اقدامات وسیع و برنامه‌ریزی شده‌ای را انجام دادند. شناسایی و کسب اطلاعات دقیق از بلوچستان در شمار نخستین اقدامات آن‌ها بود (سپاهی ۱۳۹۶: ۱۲۲). در عصر منازعات امپریالیستی، اطلاع فوری از تحولات در بخش‌های پراکنده کره زمین، به‌خصوص برای امپراتوری بریتانیا که تا آن هنگام در هریک از اقیانوس‌ها و قاره‌های زمین دارای مستعمرات و منافع بود، از اهمیت درجه اول برخوردار بود. بدون اطلاع فوری از تحولات لندن قادر نبود در دوران جنگ از پایگاه‌های دریایی متفرق خود در مناطق پراکنده جهان و از کشتی‌های جنگی خود، که در ایستگاه‌های مختلف خارجی به پاس‌داری پرداخته بودند، استفاده کند. در دوران صلح نیز نیاز به وسیله ارتباطی سریع و کارآیی مثل تلگراف، که در سال ۱۸۳۷ توسط مورس (Samuel Finley Breese Morse) اختراع شده بود، به‌شدت وجود داشت تا اجزای مختلف امپراتوری را به هم مرتبط سازد، با بحران‌های محلی به‌موقع برخورد کند، و به اتخاذ سیاست‌های مناسب فوری دست بزند (رئیس طوسی ۱۳۸۵: ۳۹). این مهم به‌خصوص با انقلاب سپاهیان هند در سال ۱۸۵۷ م، که در حکم اولین زنگ خطری بود که بر سر سردم‌داران مغرور بریتانیا کوبیده شد، لزوم ایجاد وسیله‌ای که بتواند اخبار و اطلاعات مورداحتیاج را در اسرع وقت بین دهلی و لندن مبادله کند بیش‌ازپیش مطرح کرد؛ چراکه حداقل سه ماه لازم بود که مطلبی از لندن به دهلی رفته و جواب آن برسد (طباطبایی مجد ۱۳۷۳: ۳۴۲).

در این دوران، در دیوار دفاعی هندوستان، تنها منطقه‌ای که ترتیب قطعی برای آن مطابق نقشه انگلستان داده نشده بود منطقه بلوچستان بود (بهزادی ۱۳۷۱: ۱۲۱). لذا، انگلستان تصمیم

گرفت مرز هند بریتانیا را با ایران در این نواحی یعنی منطقه جنوبی بلوچستان یا کلات قرار دهد. وقوع چنین رخدادی به ناچار بریتانیا و ایران را در بلوچستان رویاروی یکدیگر قرار می‌داد و موجب کشاکش میان دو دولت می‌شد (مجتهدزاده ۱۳۸۶: ۲۶۱). آنچه باعث شد بریتانیا در اتخاذ چنین تصمیمی مصمم‌تر شود عدم تسلط دولت مرکزی ایران و ابهام حدود حاکمیتی قاجارها بعد از مرگ نادرشاه بر این مناطق بود (لوریمر ۱۳۹۹: ۳۹، ۴۵). نادرشاه پس از تسخیر هند و بازگشت به ایران به عنوان پاداش یکی از فرماندهان بلوچ سپاهش به نام میر نصیرخان را به عنوان حاکم بلوچستان منصوب کرد. نصیرخان منطقه کلات را به عنوان مقر فرماندهی بلوچستان جنوبی قرار داد. این منطقه خانشین تا زمان ورود انگلیسی‌ها به منطقه بلوچستان و شروع «بازی بزرگ آسیا»، اگرچه از نوعی استقلال نسبی برخوردار بود، ولی نصیرخان و جانشینان بعدی او همیشه خود را بخشی از دولت مرکزی ایران می‌دانستند؛ چنان‌که نینا سوئیدلر (Nina Swidler) می‌نویسد: «حکومت خان‌خانی یا دولت قبیله‌ای کلات جهت تقویت مالی به اراضی سلطنتی اقطاعی، که نادرشاه به نصیرخان واگذار کرده بود، متکی بود و به نوعی خراج‌گذار شاه ایران بودند» (Harrison 1981: 16-17). لرد کرزن (George Curzon) در این باره می‌نویسد:

با وفات نصیرخان در ۱۷۹۵ همه آثار و دعاوی وحدت داخلی یا اقتدار خارجی هم در بلوچستان از میان رفت ... در این موقع، دولت ایران هم به حدی ناتوان بود که درصدد هیچ‌گونه اقدام و دخالتی برنیامد ... اثری از فرمان‌روایی دولت ایران در نقاط ساحلی وجود نداشت و سران و تیره‌های بمپور و چابهار و باهوئی و سرباز مستقل رفتار می‌کردند ... فقط با انتصاب حاکم بم، که فردی باکفایت به نام ابراهیم‌خان بود، ... وی توانست با همراهی سرداران بلوچ ... رفته‌رفته حاکمیت قاجارها را در بلوچستان به زحمت به قصرقند و حوالی چابهار گسترش دهد، لذا منطقه سرحد بلوچستان و مناطق شرقی و جنوبی در اختیار سرداران متحد آقاخان محلاتی، که علیه قاجارها شورش کرده بودند، قرار داشتند و از حمایت دولت هند بریتانیا برخوردار بودند (کرزن ۱۳۶۷: ج ۲، ۳۱۱).

قاجارها نه تنها نتوانستند همه متصرفات از دست‌رفته ایران را در بلوچستان بازگیرند، بلکه حتی در تعیین و ترسیم چهارچوب روشنی برای تعریف رابطه رؤسا و سران خودمختار منطقه با دولت مرکزی ناتوان بودند.^۳ در مجموع، باید گفت شاهان قاجار نتوانستند حاکمیت جامع و مشخصی را بر سراسر بلوچستان اعمال کنند (مجتهدزاده ۱۳۷۸: ۳۴۳-۳۴۴؛ مجتهدزاده ۱۳۸۶: ۲۶۰). بنابراین، عدم تسلط دولت مرکزی ایران در دوره قاجار بر مناطق شمال شرقی بلوچستان (کلات) بهانه‌ای شد برای طرح تجزیه این قسمت از سوی بریتانیا. مأمور اجرای این طرح

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۶۷

سرهنگ فردریک گلداسمید (Sir Frederic John Goldsmid) بود (مجتهدزاده ۱۳۷۸: ۳۴۶؛ لوریمر ۱۳۹۹: ۵۵). گلداسمید بدان جهت از سوی بریتانیا مأمور اجرای این طرح شد که به واسطه سال‌ها اقامت در تهران به عنوان مدیر تلگراف‌خانه هم از نفوذ فراوان در دربار قاجار برخوردار بود و هم تاحدودی با منطقه بلوچستان به وسیله همکارانش کاپیتان گرانت (Capitaine Grant) و هنری پاتینجر (Henry Pottinger) آشنا بود. او نیز گسست حاکمیتی را، که موجب پیگانه شدن این مناطق از دولت مرکزی شده بود، مدنظر داشت. وی بنابه اطلاعاتی که از همکارش پاتینجر دریافت کرد و سفری مقدماتی که به گوادر در سال ۱۸۶۴ پیش از انجام مأموریت اصلی اش انجام داد اظهار داشت: «بی تردید، ترس و نفرتی نسبت به قاجار در این محل وجود دارد» (کاشانی ثابت ۱۳۸۹: ۸۱).

متأثر از شرایط یادشده گلداسمید هنگام بررسی نواحی جنوب ایران جهت کشیدن خطوط تلگراف متوجه اهمیت منطقه کلات و بولان، تنگه استراتژیک مجاور آن، به عنوان حایل‌هایی مهم برای هندوستان گردید. لذا، درصدد انعقاد قرارداد تحت‌الحمایگی با حاکم وقت کلات برآمد. بعد از انعقاد قرارداد مزبور، گلداسمید به دستور دولت هند بریتانیا تصمیم گرفت حدود مشخصی را برای تحکیم استقلال کلات، که در معرض تهدیدهای ایران قرار داشت، تعیین کند. در این زمان است که مداخله سران اقوام بلوچ در جلسات حل دعاوی اختلافات مرزی انگلیسی‌ها با دولت ایران عامل به وجود آمدن وقایعی شدند که نتیجه آن ماندن مناطق میرجاوه، کوهک، پیشین، سرباز، دشت باهوکلالت، و بندر چابهار در خاک ایران بود. در جلسات دعاوی اختلافات مرزی بین انگلیس و ایران یکی از شرط‌های اصلی واگذاری مناطق به ایران اظهار تمایل رؤسای محلی به ایران بود (مجتهدزاده ۱۳۸۶: ۲۸۸-۲۸۹). چنان‌که گلداسمید در جهت حمایت از ادعاهای سرزمینی حاکم کلات به عنوان طرف مذاکره دولت ایران در تلاش بود از سرداران و خوانین بلوچستان سندی بگیرد مبنی بر این‌که علاوه بر مناطق جنوبی بلوچستان نظیر کلات، سند، گوادر، تمپ، و بلیده، مناطق شمالی و مرکزی‌تر بلوچستان نظیر کوهک، پیشین، سرباز، دشت باهوکلالت، و بندر چابهار نیز به خان کلات تعلق دارند. هدف وی این بود که در هنگام جلسه حل دعاوی بین خان کلات و ایران با ارائه آن بتواند این مناطق را از ایران جدا کند، اما از آن‌جاکه رؤسای اقوام بلوچ بیش‌ترشان خود را پیرو یا متحد دولت ایران می‌دانستند، گلداسمید راضی کردن آن‌ها را برای بریتانیا دشوار یافت، اگر که یکی را برای همراهی راضی می‌کرد، حاکم و مالکی دیگر می‌رنجید (پاتر ۱۳۸۹: ۲۳۲)، چنان‌که گلداسمید یکی از مشکلات مهم را در بلوچستان برای تعیین ارضی وجود حاکمان و مالکان متعدد [و مخالف با انگلیس]^۴ می‌داند (کاشانی ثابت ۱۳۸۹: ۸۱).

تجربه تشکیل کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان در اواخر قرن نوزدهم کوه‌ها و دشت‌های خشک و سوزان بلوچستان را به میدان منازعه و رویارویی بلوچ‌ها و دولت‌مردان قاجار با بریتانیا تبدیل کرد. آن‌ها برای وجب‌به‌وجب مکان‌های خالی و متروکه این سرزمین جهت کنترل و حفظ آن برای ایران در چالش دیپلماتیکی طاقت‌فرسا با مأموران دولت بریتانیا قرار گرفتند. در این مبارزه، دیپلماسی فعال انگلیسی‌ها در برابر سیاست قاجاری قرار گرفت (سپاهی ۱۳۹۶: ۱۲۲). لحاظ‌گردیدن شرط واگذاری مناطق در صورت تمایل رؤسای محلی به ایران در جریان کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان فرصتی را برای دولت ایران فراهم ساخت که حاکمیت خود را در مناطقی که خارج از قلمرو خان کلات قرار داشت تثبیت کند. لذا، مناطق کوهک، اسفندک، دره ماشکید، گوآتر، و بندر چابهار در سکوت انگلستان به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. در نتیجه، حاکمیت ایران بر این مناطق، که حالت بینابین و نیم‌بند داشت، به‌طور کامل تثبیت شد. البته، این موفقیت دولت‌مردان قاجار در بلوچستان مدیون ذکاوت نمایندگان مذاکره‌کننده بود که با تهییج احساسات ایرانی حاکمان و سرداران محلی توانستند آن‌ها را با خود همراه کنند. به‌خصوص مناطق کوهک، رود ماشکید، و مهم‌تراز همه ناحیه میرجاوه که محل سکونت طوایف بلوچ ایرانی ریگی و یاراحمدزهی بود. نمایندگان ایران یعنی میرزا معصوم‌خان و ابراهیم‌خان، حاکم بمپور، با نزدیکی به این طوایف و تهییج احساسات ایرانی آن‌ها، موجبات تسهیل حاکمیت ایران را بر این مناطق فراهم آوردند. چنان‌که گلداسمید در ۷ فوریه ۱۸۷۱/۱۲۴۹ ش در نامه‌ای به میرزا معصوم‌خان مبنی بر قرارگرفتن مناطق کوهک و اسفندک در نقشه تعیین حدود مرزی نوشته بود: میرزا معصوم‌خان در مخالفت با این نامه استنادات خود را مبنی بر ایرانی‌بودن این مناطق براساس سکونت طوایف ریگی و یاراحمدزهی قرار می‌دهد و بر این امر تصریح می‌کند این مناطق از آن‌جا جزء لاینفک تاریخی ایران محسوب می‌شوند که محل سکونت طوایف بلوچ ایرانی هستند (مجتهدزاده ۱۳۸۶: ۲۶۵-۲۶۶؛ شهرنازدار ۱۴۰۰: ۱۵۷، ۴۲۵). نتیجه پایداری طوایف یاراحمدزهی، ریگی، و گمشادزهی حفظ خاش و مناطق حومه آن برای دولت ایران و ازدست‌رفتن املاک خودشان در منطقه ماشکیل [ماشکید] بود. هنوز هم نخلستان‌های این طوایف در خاک بلوچستان پاکستان قرار دارد و خود نیز به‌صورت ایل‌های تجزیه‌شده در دو کشور در رفت‌وآمد هستند. ایرج افشار سیستانی در کتاب *نگاهی به سیستان و بلوچستان* با ذکر این واقعه با تأسف می‌نویسد: «انگلیسی‌ها موفق شدند تا کنار رود سند و ماشکیل و ایل یاراحمدزهی و جالک [جالتی] را که قبور پادشاهان صفاری در آن‌جا واقع است از ایران جدا کنند» (افشار سیستانی ۱۳۶۳: ۲۰۱-۲۰۲؛ افشار سیستانی ۱۳۹۶: ۱۵۷).

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۶۹

توجه به عنصر ایرانی بودن اقوام و به کارگیری احساسات و تمایلات فرهنگی آن‌ها را می‌توان از نمودهای همکاری دولت و اقوام در مقوله دیپلماسی مرزی در دوران قاجار برشمرد. کاشانی ثابت در این باره می‌گوید:

اگر مذاکرات مرزی چیزی برای ایران به همراه داشت، آن موفقیتی در ارائه بهانه‌ای برای استفاده از اسطوره و تاریخ در حفاظت قلمروهای ارزشمند ایران بود و بنابراین، به کارگیری احساسات و تمایلات فرهنگی در مبارزه برای حفظ هویت ایرانی آن‌ها و ملکی بود که در آن نهفته بود. مذاکرات آن‌ها نشان داد که تنوع قومی در میان جمعیت‌های ایرانی هرگز از سوی دولت مردان قاجار انکار نمی‌شد، اما قومیت نیز به تنهایی تابعیت ایرانی جمعیت‌ها را انکار نمی‌کرد. در عوض، ملک به خودی خود مفهوم «ایرانیان» را در بر داشت و ساکنین سرزمین‌های ایران، بدون در نظر گرفتن اصلیت‌های قومی آن‌ها، به عنوان رعیت ملک شاه در نظر گرفته می‌شدند (کاشانی ثابت ۱۳۸۹: ۸۵).

بنابراین، نمایندگان مذاکره‌کننده با تهییج احساسات رؤسای بلوچ و یادآوری هویت ایرانی‌شان آن‌ها را واداشتند تا در مبارزه برای حفظ هویت ایرانی خود و سرزمینی که تجسم بخش آن بود کوشا تر شوند و از این ره‌آورد، تسهیل حاکمیت ایران بر این مناطق فراهم آید (همان: ۸۵).

در نتیجه لحاظ کردن شرط واگذاری مناطق در صورت تمایل رؤسای محلی به ایران در جریان کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید در بلوچستان قاجارها توانستند انگلیسی‌ها را وادار به شناسایی مرز جنوب شرقی و تأیید مالکیت ایران بر سراسر ساحل مکران از گواتر به غرب کنند. در این جهت، قاجارها به کمک متنفذان محلی توانستند مناطق کوهک، رودخانه ماشکید، و منطقه میرجاوه را جزء خاک ایران حفظ کنند و اعراب عمانی را از بندر چابهار برانند و حاکمیت خود را بر آن اعمال کنند. این مهم یعنی بیرون راندن عمانی‌ها از چابهار زمانی میسر گردید که بسیاری از طوایف بلوچ منطقه گه (نیک‌شهر کنونی) درخواست سیدعبدالعزیز عمانی را، که برای استیلا بر چابهار تلاش می‌کرد، برای همراهی وی در مقابله با پیشاهنگان نیروهای ایرانی ابراهیم خان حاکم بمپور رد کردند. لذا، در نیمه‌های شب ۲۱ فوریه ۱۸۷۲، پیشاهنگان نیروهای ایرانی ابراهیم خان مرکب از ۱۵۰ نفر از افراد طوایف مختلف بلوچ هم‌چون رندها و بلیده‌ای‌ها با حمله به قلعه چابهار عبدالعزیز حاکم عمانی را از آنجا اخراج کردند (لوریمر ۱۳۹۹: ۱۴۸-۱۵۰). در سال ۱۸۷۴ م/ ۱۲۵۲ ش، سلطان عمان، که ظاهراً معتقد بود چابهار براساس موافقت‌نامه مرزی گلداسمید به ایران تعلق گرفته است، از مقامات بریتانیا در هند درخواست «استیناف» کرد خطای پیش آمده را تصحیح کنند. چنان‌که سیدترکی سلطان عمان در

۷ و ۹ اکتبر ۱۸۷۴ در دو نامه به مارکوس سالزبری وزیر امور خارجه هند و لردنورتبروک نایب‌السلطنه و فرمان‌دار کل هند تقاضای استیناف خود را بدین مضمون ابراز کرد:

خواستار این هستم که به اطلاع شما برسانم که وقتی مقام عالی‌رتبه تعیین‌شده دولت بریتانیا برای حل‌وفصل مرز مکران وارد شد و کار خود را آغاز کرد، کسی از طرف ما حاضر نبود تا با وی مشورت کند و مناطق تحت مالکیت ما را نشان دهد و به این علت، منطقه‌ای که به‌عنوان چابهار شناخته می‌شود و متعلق به ماست به ایران الحاق شد. امکان دارد که مقام عالی‌رتبه سهوی در این کار مرتکب شده باشد و یا از این واقعیت، که منطقه نام‌برده از نیاکان ما به ما به‌ارث رسیده است، مطلع نبوده باشد. احتراماً دولت شما تاکنون از دفاع از حقوق ما در مورد این منطقه خودداری کرده است (چابهار)، اما ما اطمینان داریم که دولت شما هرگز به این امر رضایت نخواهد داد که ایران حقوق ما را ضایع کند. یقیناً دولت بریتانیا و دولت عمان یکی هستند و اعتماد ما در تمام موضوعات به شما معطوف است. اکنون، امید ما این است که منطقه نام‌برده (چابهار) به ما بازگردانده شود و مانند گذشته تحت حاکمیت ما باشد. سکوت در برابر ازدست‌دادن قلمرو و بی‌تفاوتی درباره آن شایسته نیست. بی‌شک، اعتماد خود را متوجه دولت بریتانیا کرده‌ایم و لازم است تا این موضوع را به اطلاع شما برسانم (به‌نقل از شهرنازدار ۱۴۰۰: ۲۶۰-۲۶۱).

دولت بریتانیا در پاسخ به نماینده سیاسی دستور داده تا سیدترکی را مطلع کند: در تعدیل کمیسیون مرزی میان ایران و کلات هیچ اشاره‌ای به چابهار نشده است. ایده الحاق چابهار به ایران در موضوع حل‌وفصل مرز مکران هیچ پایه و اساسی ندارد و دولت بریتانیا نمی‌تواند در قضیه دخالت کند. درعین‌حال که به او اجازه نمی‌دهد با ایران بحرانی بر سر این قضیه به‌وجود آورد، لذا نماینده سیاسی باید تلاش کند تا سلطان را از برخورد با ایران منصرف کند (لوریمر ۱۳۹۹: ۱۵۱؛ شهرنازدار ۱۴۰۰: ۲۴۶، ۲۶۱-۲۶۲). گفتنی است عمان طبق «حق فاتح» تسلط خود بر چابهار را توجیه می‌کرد (پاتر ۱۳۸۹: ۲۳۴)، بدین مضمون که سیدسلطان، حاکم وقت عمان، چابهار را به‌صورت غافل‌گیرانه از بلوچ‌ها گرفته و بر آن تسلط یافته است (شهرنازدار ۱۴۰۰: ۲۳۷). این درحالی بود که مقامات ایرانی جایگاه ویژه حاکمیت بر حق ایران در خلیج فارس ازجمله چابهار را با توسل به حافظه تاریخی در یادداشت‌های رسمی‌شان ابراز می‌داشتند (لوریمر ۱۳۹۹: ۱۴۰). برای مثال، در مورخ ۲۲ مارس ۱۸۷۲، در جواب نامه‌ای که کاپیتان مایلز، نماینده سیاسی بریتانیا در مکران، به ابراهیم‌خان، حاکم بمپور، نوشته بود و طی آن چابهار را متعلق به مسقط دانسته بود، ابراهیم‌خان با توسل به نفوذ تاریخی ساسانیان و فتوحات نادرشاه افشار در خلیج فارس نوشت: «من موظفم تا به آنچه در مورد چابهار

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۷۱

نوشته‌اید پاسخ دهم. بر شما پوشیده نیست که چابهار متعلق به ایران و از دوران باستان بخشی از ساحل مکران بوده است. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که سلطان مسقط حقی در این زمینه دارد» (شهرنازدار ۱۴۰۰: ۲۵۶). درواقع، مقامات ایران چابهار و بندرعباس را بخش‌هایی ناگسستنی از خاک خود می‌دانستند که طبق مواد اجاره‌نامه به‌طور موقت به حاکم عمان امانت داده شده بود (همان: ۶۴؛ پاتر ۱۳۸۹: ۲۳۲). اگرچه مقامات بریتانیا در رد مزاعم ایران درخصوص حاکمیتش بر سواحل خلیج فارس و مکران این ادعاها را در برابر عمان حق قوی در برابر ضعیف یا اعتبار سلطنتی پرطمطراق در مقابل شیخ‌نشینی گم‌نام می‌دانستند (همان: ۲۳۳)، دولت بریتانیا نمی‌خواست از یک‌طرف باتوجه به این که دولت ایران مخالفتی با تثبیت مرزهای جنوب شرقی‌اش نداشت و از طرف دیگر با در نظر داشتن این مسئله، که چابهار و دیگر بنادر جنوبی ایران که طی نسل‌ها بخش جدایی‌ناپذیری از امپراتوری ایران بوده و هم به‌لحاظ فرهنگی این نواحی متفاوت از عربان عمان هستند، رابطه خود را با دولت ایران بر سر مناطقی که دولت عمان تسلطی بر آن نداشت به هم بزند (Shahvar 2006: 577-578)؛ لذا، در ۱۸۷۱، در کنفرانسی بین ایران و انگلیس در تهران تصمیم بر این شد که از میناب تا گوادر، که شامل چابهار می‌شد، متعلق به شاه ایران باشد (شهرنازدار ۱۴۰۰: ۲۴۵). چه‌بسا که، اگر چنین ملاحظاتی در قرارداد لحاظ نمی‌شد و همکاری اقوام با دولت نیز صورت نمی‌گرفت، بریتانیا جهت اطمینان بیش‌تر در دفاع از هندوستان تا قلب مناطق مرکزی سرزمین‌های ایران پیش می‌آمد و این مناطق را نیز ضمیمه امپراتوری هند بریتانیا می‌کرد؛ امری که باتوجه به قدرت برتر بریتانیا در همه عرصه‌ها و حال‌و‌روز اسف‌ناک داخلی و خارجی ایران در آن دوران خیلی دور از انتظار نبود. لذا، انعقاد این قرارداد را باید نوعی پیش‌دستی و ذکاوت عقلانی و دیپلماتیک دولت‌مردان قاجار دانست که ضمن وادار کردن بریتانیا به شناسایی حاکمیت ایران بر مناطق در دست‌رس در بلوچستان، مناطقی را که حالت بینابین و دور از دست‌رس دولت‌مردان قرار داشت و می‌رفت که از دست بروند، به کشور بازگردانند. نتیجه‌ای که شاهوار (Sahhvar) در این باره می‌گیرد این است که

در مجموع، شاه و حکومتش توانستند دولت بریتانیا را به معامله‌ای دشوار و مذاکرات سخت بکشانند. به این ترتیب، عملکرد ایران را در مذاکره بر سر حدود ارضی خط تلگراف هند و اروپا می‌توان مثالی به‌شمار آورد، در رابطه‌ای معمولاً نابرابر از این که قاجارها قادر بودند آبرومندانه در برابر فشار انگلیسی‌ها ایستادگی کنند (Shahvar 2006: 594، به نقل از پاتر ۱۳۸۹: ۲۳۵).

اما این دستاورد به شرحی که گفته شد تنها در سایه همکاری اقوام بلوچ با دولت ایران حاصل آمد. البته ناگفته نماند که کمیسیون حکمیت مرزی گلداسمید، علاوه بر تثبیت حاکمیت ایران بر سرزمین‌های بلوچستان و بازیابی هویت ایرانی این مناطق، زمینه را برای بهره‌مندی ایران از خط تلگراف احداث شده فراهم آورد. شاه می‌توانست بر نقاط دورافتاده شاهنشاهی ایران نظارت بیش‌تری اعمال کند. بنابراین، خان بمپور، نقطه‌ای که آخرین قرارگاه مهم ایران در جنوب شرقی بود، اکنون باید بیش‌تر به منویات تهران توجه می‌کرد (پاتر ۱۳۸۹: ۲۴۰).

چند سال بعد از انعقاد قرارداد گلداسمید در سال ۱۸۷۵ م/ ۱۲۵۳ ش هیئت انگلیس عازم مناطق شمالی بلوچستان یعنی سیستان می‌شود و طرح تقسیم سیستان دوگانه یعنی سیستان خاص (درونی) و سیستان خارجی (بیرونی) را مطرح می‌کند (مجتهدزاده ۱۳۷۸: ۳۹۱). وفاداری سرداران سیستانی به دولت ایران مانع از جدا شدن بخش‌های بیش‌تری از سیستان از خاک ایران می‌شود، چنان‌که ذکر مقاومت‌های سردار علی‌خان سیستانی در مقابل دسیسه‌های آقاخان نوری به‌عنوان متحد دولت انگلیس، که در صدد تجزیه سیستان از ایران بوده است، شاهد دیگری از همکاری دولت و اقوام در این بازه زمانی است. وی، که به‌عنوان سردار موروثی سیستان در سال ۱۸۵۳ به دولت ایران اعلام وفاداری کرد، با احساس تهدید از جانب ادعاهای هرات و قندهار، شخصاً به تهران رفت (مجتهدزاده ۱۳۹۸: ۳۶۸). اگرچه این سفر با هدف آگاه‌ساختن شاه در ضرورت حفظ سیستان صورت گرفته بود، به‌دلیل تنبیه مأمور آقاخان نوری به‌دستور سردار علی‌خان شماتت و برخورد ناصرالدین‌شاه را به‌دنبال داشت. ذکر گفت‌وگوی سردار علی‌خان سرابندی و ناصرالدین‌شاه در این خصوص نشان می‌دهد که شاه در موضوع تقسیمات سرزمینی و تعیین مرز تا چه‌اندازه برخورد غیرمسئولانه و سردار علی‌خان شهامت و راست‌گویی داشته است. در این گفت‌وگو چنین آورده شده است:

[ناصرالدین‌شاه] پس پرسید چرا گوش فراش ما را بریده‌ای؟ علی‌خان پاسخ می‌دهد که آن مرد گستاخی کرد، دستور دادم گوشش را ببرند. شاه لختی به من خیره گشت. پس گفت به همین سادگی؟ گفتم جان‌باخته شیدایم. اگر اراده بر آن است که قندهار تا به کابل را به زیر شمشیر درآورده به ایران بازگردانم، نیازمند به زورمندی‌ام و اگر جز این می‌کردم، هیچ‌یک از مردان مرا ترسی نبود. پس بخندید به فریادی بلند که علی‌خان این‌جا تهران است و تهران یک شاه بیش‌تر ندارد. اگر بنا است که زهرچشمی در کار باشد، زهرچشم من است؛ نه از آن علی‌خان سیستانی. ناصرالدین‌شاه از سردار سرابندی می‌پرسد: نزد نوری رفته‌ای؟ علی‌خان می‌گوید: خیر. ناباورانه مرا نگرست و گفت: علی‌خان، میرزای نوری را ندیده‌ای؟ نمی‌دانم چگونه دیدن این پدرسوخته را، که نورچشم سفیر بریتانی است، به هیچ گرفته‌ای؟ شاه فریاد

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگان و دیگران) ۷۳

برآورد که علی‌خان او همه‌کاره است، همگان برای دیدن او سرودست می‌شکنند. چگونه به دیدار او نرفته‌ای؟ گرنشی کردم و گفتم روزگارتان درخشان و بختان پیروز باد. نوری‌ها در سیستان گاودارانی هستند که برای چاکر جان‌نثار دوغ می‌آورند. شاه بسی خندید که علی‌خان من این نوری را می‌گویم، نه آن نوری‌ها را ... (رئیس‌الذاکرین [بی‌تا]: ۳۰۵).

رئیس‌الذاکرین نویسنده کتاب *زاد سروان سیستان* نشان می‌دهد اگر شهامت مردانی مانند سردارعلی‌خان سرابندی در حفظ سیستان در شرایطی که ناصرالدین‌شاه مرعوب انگلستان شده بود نبود، چه‌بسا که سیستان کنونی نیز در حاکمیت ایران باقی نمانده بود. قضاوت رئیس‌الذاکرین در این خصوص قاطع و گویاست. وی می‌نویسد:

... بازیگران باز از در دورویی در پس پرده به تلاش افتادند تا به‌خواست انگلیس آشوب‌گران سیستان را ارزان بفروشند؛ زیرا به‌اندیشه آنان نه جای درنگ بود که وابستگی و وفاداری علی‌خان به دربار شاهی بیش‌ازپیش وی را پایدار می‌داشت و کار جداسازی سیستان دشوارتر می‌شد. پس بازی پشت‌پرده انگلیس رنگ دیگر یافت و هم‌زمان با رسیدن نماینده بدشگون درباری به سه‌کوه میرزا آقاخان نوری تن به خفت داد و پیش‌درآمد ضمیمه قرارداد گلداسمید در ۱۸۷۵ م را برای حکمیت انگلستان درباره سیستان فراهم ساخت (همان: ۳۰۶، به‌نقل از ملازهی ۱۳۸۰: ۹۳).

به‌موجب ضمیمه قرارداد گلداسمید، اگرچه سیستان خارجی از ایران جدا و به افغانستان واگذار گردید و شهامت مردانی مانند سردارعلی‌خان سرابندی در حفظ تمامیت کامل سیستان در دسیسه‌های دربار محو گردید، وجود همین مقاومت باتوجه‌به رُعب و ترس شاه و درباریان از انگلیس موجب ماندن سیستان کنونی در خاک ایران شد. چه‌بسا که اگر چنین مقاومت‌هایی صورت نمی‌گرفت، سیستان کنونی نیز در خاک ایران نمی‌ماند؛ واقعیتی که باتوجه‌به قدرت برتر بریتانیا در همه عرصه‌ها و حال‌وروز اسفناک داخلی و خارجی ایران دور از انتظار نبود.

هم‌چنین، در جهت همکاری دولت و اقوام در مسئله تعیین مرز سیستان با در نظر گرفتن شرط گواهی ابراز وفاداری سران و خان‌های محلی به کدام حکومت باید به اقدامات، قدرت، و نفوذ امیرعلم‌خان سوم امیر خزیمه قاینات و سیستان در جلب هم‌راهی و همکاری سرداران بلوچ منطقه سیستان اشاره کرد که بی‌تردید در حفظ سیستان در قلمرو ایران تأثیر زیادی داشت. در این باره، کافی است به ارزیابی و قضاوت گلداسمید در خصوص تحکیم موقعیت دولت ایران و هواخواهی بلوچ‌ها نسبت به آن و نقشی که امیرعلم‌خان سوم امیر خزیمه قاینات و سیستان در آن داشته است اشاره کنیم. گلداسمید در این باره ابراز داشته است:

... با راه‌پیمایی به‌سوی هیرمند دریافتیم که اقدامات قاطع امیر قاین در ایرانی‌کردن سراسر ایالت در باختر رودخانه تا چه‌اندازه موفق بوده است و تا چه‌اندازه سرداران کهن بلوچ در آن سرزمین‌ها تمایل داشتند در دست او بازی کنند و تا چه‌اندازه اهالی منطقه از اوضاع موجود راضی بودند و یا دست‌کم تمایلی به دگرگونی نداشتند ... که نمونه مشهود همکاری بلوچ‌ها با دولت ایران طی کمیسیون داوری آمدن یک نیروی سواره بزرگ به فرمان‌دهی دو تن از فرزندان سرداران بلوچ بود که در بالادست هیرمند برج‌وبارویی دارند (که ما بعداً آن‌ها را بازدید کردیم). این افراد تابعیت و وفاداری نسبت به ایران را اعلام کرده بودند و امروز آشکارا جهت نمایش عشقشان به ایران در برابر کمیسیون داوری آورده شده بودند (به‌نقل از مجتهدزاده ۱۳۹۸: ۳۹۴-۳۹۵).

به‌خصوص هواخواهی سردار شریف‌خان نارویی در سال‌های ۱۸۷۰ به‌عنوان مهم‌ترین رئیس ایل بلوچ در سیستان نسبت به منافع ایران در جریان داوری مرز سیستان توسط گلداسمید مهم‌ترین عامل تحکیم موقعیت نماینده دولت در سیستان و در نتیجه حفظ سیستان اصلی برای ایران بود. ژنرال گلداسمید در این مورد می‌نویسد:

«شریف‌خان، رئیس عمده بلوچ در سیستان، که طرف‌داری وی از ایران ظاهری یا واقعی، بدون تردید در تحکیم قدرت امیر قاین کارساز بود» (همان: ۴۹۸).

به‌هر حال، با وجودی که بریتانیا پافشاری داشت که سیستان بخشی از افغانستان است، سرسپردگی و اعلام وفاداری حاکمان محلی به دولت مرکزی ایران بریتانیا را متقاعد کرد که دولت ایران مصمم است حاکمیت خود بر سیستان را اعمال کند و چیزی نمی‌تواند ادعای حاکمیت کهن ایران را بر این منطقه بی‌اعتبار سازد؛ لذا، خردمندی را در شناسایی آن حقوق یافت.

۵. نتیجه‌گیری

اقوام به‌واسطه نوع زندگی و برخورداری از توانایی‌های نظامی با جامعه‌ای پیچیده‌تر، که در شهرها استقرار داشت، پیوند داشته‌اند. در این جهت، در ایران سستی می‌توان اقوام و قبایل را بخشی از جامعه و در شمار «گروه‌های نفوذ» (interest groups) به حساب آورد؛ چراکه بسیاری از سران اقوام در زمره سرآمدان ایران و از بازیگران عرصه سیاست‌های محلی و ملی بودند. دولت‌ها (سلاطین) در جهت بهره‌گیری از بسیج منابع جامعه قومی جهت اعمال حاکمیت و دفع خطرات احتمالی با اعطای آزادی عمل بیش‌تر به رهبران قومی آن‌ها را به بخشی از دولت

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۷۵

تبدیل می‌کردند. در واقع، در رابطه جامعه قومی از یک سو و دولت از سویی دیگر نوعی بده‌بستان سیاسی مثبت وجود داشته است. دولت از منابع اقوام در جهت اعمال سلطه و حاکمیت استفاده می‌کرد، رهبران اقوام نیز ضمن انتقال منابع از دولت به جامعه قومی از زیاده‌روی‌های دولت جلوگیری می‌کردند. این امر به دلیل ساخت قدرت غیرایدئولوژیک و غیرتمرکزگرایانه دولت‌ها به سبک ملوک‌الطوایفی در ایران سستی بوده است. منطبق بر نظریه ساختار فرصت سیاسی در دوران صفویه به دلیل عدم دست‌رس‌پذیری نهادهای دولت برای اقوام ناشی از ساخت قدرت تمرکزگرایانه و ایدئولوژیک، نیروهای اجتماعی به تاسی از شرایط مزبور به سمت استراتژی‌های منازعه‌آمیز در پی‌گیری مطالباتشان تمایل یافتند. برعکس، در ساخت‌های قدرت پراکنده و غیرایدئولوژیک «قبل و بعد» از دولت صفویه با کاستن از روابط نامتقارن قدرت بین دولت و نیروهای اجتماعی از طریق دست‌رس‌پذیری نهادهای دولت برای آن‌ها و تصریح حقوق و مطالبات اقوام در جهت تداوم عملیات حکمرانی سهولت بیشتری برای استخراج منابع از جامعه توسط دولت وجود داشته است.

پایداری همکاری و توازن قدرت بین قدرت‌های محلی (اقوام) و دولت در ایران سستی ناشی از منطق روابط قدرت بوده است. در ایران سستی، قدرت متمرکزی وجود نداشت. ایران سرزمینی بود که در آن قدرت‌های متنوع در عرصه حکمرانی هم‌دیگر را در یک منطق و نظم مشخصی متوازن می‌کردند. در برابری حالات این قدرت‌های متنوع، همواره در یک سیر رابطه متوازن تعدیل‌هایی صورت می‌گرفت که از تسلط نهایی یک قدرت بر دیگری جلوگیری می‌کرد. چنین امری باعث شد در سده‌های طولانی تاریخ تعامل دولت و اقوام در ایران پیشامدرن هیچ‌کدام استقلال توأم با وابستگی را به پرسش نکشند و هم‌دیگر را جذب کنند.

شناسایی و رصد رابطه دولت و اقوام با تکیه بر منابع و دوره‌های تاریخی موردبررسی نشان می‌دهد از ورود اسلام به ایران تا اواسط قرن نوزدهم، که دولت به‌شیوه امپراتوری در قالب ساخت مشارکت قدرت ممالک محروسه یا ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد، به‌استثنای دوره صفویه تعامل مبتنی بر همکاری مشخصه اصلی رابطه دولت و اقوام در ایران سستی یا پیشامدرن است که از نمودهای عینی این امر به‌طور برجسته می‌توان به رویکردهای ملی‌گرایانه اقوام در قرارداد گلداسمید اشاره کرد.

تبادل منابع قدرت بین دولت و هسته‌های قدرت محلی و اقوام در بخش اعظم تاریخ ایران در مواقع بحرانی هم‌چون مقاومت‌های ملی‌گرایانه در برابر تهاجم خارجی به تمامیت سرزمینی ایران به‌خصوص در مسئله انعقاد قرارداد گلداسمید مساعدت فراوان کرده است. چنان‌که در

بررسی فرایند شکل‌گیری مرزهای شرقی ایران و انعقاد قرارداد گلداسمید نمی‌توان از نقش هسته‌های قدرت محلی در پیش‌برد منافع سرزمینی ایران در سده نوزدهم میلادی چشم پوشید. این بررسی نشان می‌دهد اگرچه رابطه دولت مرکزی و هسته‌های قدرت محلی در چهارچوب نظام ممالک محروسه یا ملوک‌الطوایفی ایران همواره از تنش‌هایی برخوردار بوده است و هسته‌های قدرت محلی در چهارچوب این ساخت قدرت به سمت نوعی خودمختاری تمایل یافته‌اند، اما این مسئله به معنای نفی وفاداری آن‌ها به دولت مرکزی در مواقع بحران‌های حاد سیاسی هم‌چون تهاجمات بیگانگان به سرزمین‌های ایران نبود. در موضوع بحث حاضر همین وفاداری و همکاری اقوام و نیروهای محلی بود که باوجود سستی و نداشتن ابتکار رژیم قاجارها در فرایند انعقاد قرارداد گلداسمید آن‌ها را توانا کرد، در مسئله کمسیون و حکمیت مرزی گلداسمید به نفع ایران بدون توجه به رویکرد و رفتارهای دولت مرکزی نسبت به آن‌ها مداخله کنند. به اعتراف نمایندگان بریتانیا در کمسیون‌های تعیین حدود مرزهای شرقی ایران وفاداری و همکاری طوایفی هم‌چون خزیمه‌ها، نارویی‌ها، یاراحمدزهی‌ها، گمشادزهی‌ها، براهویی‌ها، ریگی‌ها، سرابندی‌ها، شهرکی‌ها، رندها، بلیده‌ای‌ها، سنجرانی‌ها، شه‌بخش‌ها، و دیگران به دولت و حکومت مرکزی باعث گردید که تعیین مرزهای شرقی ایران منطبق با نیازهای استراتژیک هند بریتانیا در مناطق قایانات و سیستان و بلوچستان نباشند. درحقیقت، نبود گرایش‌های جدایی‌خواهانه در بین اقوام و نیروهای محلی مناطق شرق و جنوب شرقی موجب شد که باوجود ضعف دولت مرکزی و قدرت برتر بریتانیا، یک‌پارچگی و تمامیت سرزمینی ایران حفظ شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. سلسله‌مراتب در ایران سستی نوعی نظم سیاسی هارمونیک ارزشی است و از سلسله‌مراتب بوروکراتیک در معنای وبری متفاوت است.
۲. حاکمان قاجار به دلیل جنگ‌های ایران و روسیه، درگیری با کشور عثمانی، شورش ترکمن‌ها، شورش خراسان، و مسائل دیگر توفیق و توانایی چندانی برای گسترش حاکمیت و تسلط بر حکمرانان محلی این مناطق نداشتند (فوران ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۵۰؛ کاشانی ثابت ۱۳۸۹: ۲۱-۲۵).
۳. قاجارها با ترکیبی از سیاست‌های کجدار و مریز هم‌چون عقب‌نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک، دامن‌زدن به اختلافات گروهی، و یا به‌گروگان‌گرفتن بستگان حاکمان محلی در دربار سعی در تطمیع مخالفان حاکمیتشان می‌کردند (بک ۱۳۷۴: ۵۳۶-۵۳۸؛ صالحی امیری ۱۳۹۱: ۳۲۲-۳۲۵).

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۷۷

۴. در بلوچستان نیز موضوع سنت ضدانگلیسی حقیقت دارد (احمدی ۱۳۸۶: ۳۱۸)، چنان‌که این سنت در دورهٔ بارکزه‌ها با درگیری‌های بهرام‌خان با انگلیس بر سر بازپس‌گیری قسمت‌های اشغال‌شده توسط انگلیس وجود داشت (سرافرازی ۱۳۸۶: ۵۱).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی ولی‌لایی، تهران: نی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی: چهارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور*، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۶)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت*، تهران: نی.
- اشرف، احمد (۱۳۸۵)، «بحران هویت ملی و هویت قومی در ایران»، در: *مجموعه‌مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به‌کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ انسانی، ۱۳۳-۱۶۷.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۳)، *نگاهی به سیستان و بلوچستان؛ مجموعه‌ای از تاریخ و جغرافیای منطقه و ایران*، [بی‌جا]: امین خضرای.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۹۶)، *کرانه‌های مکران؛ دروازهٔ ورود به اقیانوس هند*، تهران: دفتر پژوهش‌های نظری و مطالعات راهبردی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۵)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، در: *مجموعه‌مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به‌کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ انسانی، ۱۱۵-۱۳۱.
- بک، لوئیس (۱۳۷۴)، «قبایل و جامعهٔ مدنی»، نشریهٔ *ایران‌نامه*، ش ۵۲، ۵۲۳-۵۵۶.
- پاتر، لارنس (۱۳۸۹)، «تثبیت مرز ایران در خلیج فارس در قرن نوزدهم»، در: *جنگ و صلح در ایران دورهٔ قاجار و پیم‌آمدهای آن در گذشته و اکنون*، زیر نظر رکسانه فرمانفرمایان، ترجمهٔ حسن افشار، تهران: مرکز.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵)، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم: تحلیلی از دولت در عصر پهلوی»، مجلهٔ *جامعه‌شناسی ایران*، ش ۱، ۹۳-۱۲۵.
- تیلی، چارلز (۱۳۹۴)، *رژیم‌ها و چتته‌ها*، ترجمهٔ علی مرشدی‌زاد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- جواد یگانه، محمدرضا و حسین کچوئیان (۱۳۸۵)، «دورهٔ اول هویت‌یابی ایرانی»، فصل‌نامهٔ *تحقیقات فرهنگی*، ش ۱۰، ۱۵۵-۱۹۴.

خوبروی پاک، محمد (۱۳۸۵)، «نخبگان محلی، جهانی سازی و رؤیای فدرالیسم»، در: مجموعه مقالات / ایران: هویت، ملیت، قومیت، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه انسانی، ۱۷۱-۱۸۶.

دیانی، ماریو و دوناتلا دلاپورتا (۱۳۸۳)، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.

رازنهان، محمدحسن و دیگران (۱۳۹۰)، «شورش قلعه دم‌دم؛ چگونگی و علل آن در عصر شاه‌عباس اول»، مجله تاریخ اسلام و ایران، ش ۹، ۱-۱۸.

رئیس طوسی، رضا (۱۳۸۵)، سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان، تهران: گام نو.
رئیس‌الزاکرین، غلام‌علی (بی‌تا)، زادسروان سیستان؛ شرح مشور و منظوم احوال طوایف سیستان، [بی‌جا]: فرهنگ سیستان.

زندیه، حسن و آرش قنبری (۱۳۹۵)، «بررسی علل و پی‌آمدهای سرکوب کردهای برادوست و فتح قلعه دم‌دم در دوران شاه‌عباس صفوی»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، ش ۸، ۱۹-۲۸.
سالاربهزادی، عبدالرضا (۱۳۷۱)، بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ ق، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سپاهی، عبدالودود (۱۳۹۶)، «تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار»، فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی، ش ۷۳، ۱۲۱-۱۴۳.

سرافرازی، عباس (۱۳۸۶)، «بلوچستان در جنگ جهانی اول»، پژوهش‌نامه تاریخ، ش ۴، ۱-۱۸.
شهبخش، عظیم (۱۳۷۷)، «مرزهایی برای بلوچستان»، فصل‌نامه گفت‌وگو، ش ۲۱، ۳۳-۵۶.
شهرنازدار، محسن (۱۴۰۰)، اسنادی از بلوچستان در آرشیو بریتانیا، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: مؤسسه آبی پارسی و پل فیروزه، با حمایت سازمان منطقه آزاد چابهار.
صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۹۱)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک.

طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳)، معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

فوران، جان (۱۳۹۲)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۴)، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نی.

کاشانی ثابت، فیروزه (۱۳۸۹)، افسانه‌های مرزی ۱۸۰۴-۱۹۴۶، ترجمه کامران کلانکی، تهران: کتاب‌سرا.
کریمی مله، علی (۱۳۹۷)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی؛ مسائل و نظریه‌ها، تهران: سمت.

همکاری دولت و اقوام در ایران پیشامدرن؛ ... (یونس ایرندگانی و دیگران) ۷۹

کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۶۷)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لمتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۷۲)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.

لوريمر، جان گوردون (۱۳۹۹)، *بلوچستان و تاريخ مکران ایران ۱۶۰۰ تا ۱۹۰۵*، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران: مؤسسه آبی پارسی و انتشارات پل فیروزه، با حمایت سازمان منطقه آزاد چابهار.

لیتل، دانیل (۱۳۸۸)، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸)، *امیران مزددار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمد نوری، تهران: شیرازه کتاب ما.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، *بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی و پیدایش افغانستان*، ترجمه عباس احمدی، تهران: معین.

محمود، محمود (۱۳۵۸)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*، تهران: اقبال. مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۲)، «کارکرد نظامی ایلات و عشایر در ایران»، *فصل‌نامه مطالعات بسیج*، ش ۲۰-۲۱، ۴۶-۲۱.

ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۰)، «تحولات سیاسی-ایدئولوژیک در بلوچستان»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، ش ۸، ۸۹-۱۰۶.

میگدال، جوئل (۱۳۹۵)، *دولت در جامعه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر. ولی، عباس (۱۳۸۰)، *ایران پیش از سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: مرکز. های، کالین (۱۳۹۰)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.

Harrison, S. S. (1981), *In Afghanistan Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptation*, New York: Carnegie Endowment for international Peace.

Kashani-Sabet, F. (1999), *Frontier Fiction: Shaping the Iranian Nation, 1804-1949*, London: I. B. Tauris.

Malesevic, S. (2004), *The Sociology of Ethnicity*, SAGE Publication, London, Thousand Oaks, New Delhi.

Mann, M. (1986), *The Sources of Social Power: The Rise of Classes and Nation-State*, Cambridge Paperback Library.

Shahvar, S. (2006), "Communication, Qajar Irredentism, and the Strategies of British India: The Makran Coast Telegraph and British Policy of Containing Persia in the East (Baluchistan)", part 2, *Irania Studies*, vol. 39/4, 569-595.

Tilly, C. (2005), *Identities, Boundaries, and Social Ties*, The University of Michigan, Paradigm Publishers.

